

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

نادر ثانی

۲۹ سپتمبر ۲۰۲۰

و زمین گرد نبوده و مسطح است!

قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و رسوایی "اصلاح طلبان"

یکشنبه ۶ شهریورماه [میزان] ۱۳۹۹



در "سایت خبری تحلیلی زیتون" با نوشته‌ای تحت عنوان "بیانیه جمعی از فعالان مدنی و سیاسی ایرانی در اعتراض به تحریف حقیقت توسط سازمان عفو بین‌الملل" (۱) روبه رو شدم. به عادت همیشگی پیش از این که نوشته را بخوانم، نگاهی به نامهای امضاکنندگان این بیانیه کردم تا برابرم روشن شود که این "جمع"، متشکل از چه افرادی می‌باشد، چرا که باور دارم همانطور که بنا به تجربه گفته می‌شود "از کوزه همان برون تراود که در اوست"! این حرف در رابطه با محتوای بیانیه‌ای که این جمع امضاء کرده نیز مصداق دارد. هنگام مرور اسامی امضاکنندگان بسیاری از نامها برای من ناآشنا بودند و هستند اما گروهی را نیز به جای می‌آورم: خائن رسوای باسابقه‌ای چون مهدی فتاپور که برای معرفی خود آورده است که "از اعضای شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و مسؤول کنونی هیأت سیاسی اجرائی اتحاد جمهوریخواهان ایران" می‌باشد و بسیاری نظیر من او را بیشتر به عنوان یکی از همپالگیهای فرخ نگهدار

در به خیانت کشاندن اکثریت بزرگترین سازمان چپ خاورمیانه در دوران پس از قیام ۱۳۵۷ می‌شناسند. یا "اصلاح‌طلبانی" همچون سروش دباغ که خود را "پژوهشگر عرفان، فلسفه و روان‌شناسی" معرفی کرده و فراموش کرده نقش خود را در به اصطلاح "انقلاب فرهنگی" یا همان سرکوب خونین دانشجویان آزادیخواه و دانشگاه‌ها را در معرفی خویش ذکر کند، یا محسن کدیور و هاشم آقاجری که امروز خود را با القابی نظیر "استاد دانشگاه و اندیشمند دینی" و "استاد دانشگاه تربیت مدرس و تاریخ‌نگار" مزین می‌کنند و گویا انگار نه انگار که هر یک از اینان خود در پایه‌گیری و تثبیت قدرت جمهوری اسلامی علیه مردم ما نقشی فراخور خود بازی کرده‌اند. تا همین‌جا روشن بود که جمعی که هنگام امضای یک بیانیه سیاسی به آشکارا بخش جدائی‌ناپذیر هویت خود را از مخاطب پنهان می‌کنند نمی‌توانند در نقش مدافع و جویای "حقیقت" ظاهر شود. در کنار نامهای آشنای یادشده در بالا، با نامهای برخی از بازماندگان جان‌باختگان کشتار جمعی سال ۱۳۶۷ در زندانهای جمهوری اسلامی نیز روبه‌رو هستیم که چه بدانند و چه ندانند درج امضایشان تلاشی برای مشروعیت بخشیدن به این بیانیه رسوا و عوامفریبانه می‌باشد. بدون چند اسم بازماندگان قربانیان جمهوری اسلامی این بیانیه حتی رسواتر از آنچه بود که امروز می‌نماید. اما مگر نه این که تمامی بازماندگان نیز خود بخشی از طبقات اجتماعی هستند و درست از اینرو هر یک با مواضع و اعمال خود در نقش نماینده‌ای برای شیوه تفکر طبقه خود ظاهر می‌شوند؟

اما این بیانیه از چه رو پرداخته شده است؟ در ظاهر، اعتراضی سرگشاده است به گزارشی تحت عنوان "اسرار به خون آغشته، کشتار ۶۷ - جنایتی علیه بشریت که همچنان ادامه دارد" که از جانب سازمان عفو بین‌الملل درباره اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۱۳۶۷ منتشر شده است. (۲)

و اعتراض از چه روست؟ در عمل، امضاءکنندگان از آن که در این گزارش از میرحسین موسوی که در آن سالهای بحرانی در دهه ۱۳۶۰ نخست‌وزیر جمهوری اسلامی بود به عنوان یکی از مسئولان آن جنایت یاد کرده است شدیداً برآشفته‌اند!

اعتراض‌کنندگان نوشته‌اند:

"شیوه‌ای هم که این مدت مسئولان بخش ایران عفو بین‌الملل برای اطلاع‌رسانی درباره آن گزارش پیش گرفته‌اند، این شائبه را تقویت می‌کند که گوئی آنها بیش از آن‌که مشتاق کشف حقیقت باشند، اهداف دیگری را دنبال می‌کنند، چه آن که در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود در شبکه‌های اجتماعی، آمران و عاملان آن جنایت و اعضای هیأت مرگ را به نوعی رها کرده و میرحسین موسوی، نخست‌وزیر ایران در دهه شصت و از رهبران جنبش سبز ایران را به‌طور مداوم هدف حمله قرار داده‌اند که خود به جرم حق‌طلبی و همراهی با مردم در حصر خانگی است و امکانی برای دفاع ندارد.

برای نمونه بخش ایران عفو بین‌الملل روز ۲۹ مرداد [اسد] امسال بار دیگر بخشی از همان گزارش را در شبکه‌های اجتماعی منتشر کرد و در تمام پلاتفرم‌ها به جای نام بردن از اعضای هیأت مرگ و آمران و عاملان جنایت، فقط هشتگ میرحسین موسوی را به‌کار برد، گوئی که او مسئول این رخدادها و اسفبار بوده است." (۳)

برایم جالب بود بدانم که سازمان عفو بین‌الملل در گزارش خود چه آورده که اینچنین فریاد فتاپور خائن و همپالگهایش در این بیانیه را درآورده است. تمامی این گزارش ۳۲۵ صفحه‌ای را با دقت مرور کردم. در این گزارش از شخص میرحسین موسوی تنها در ۴ جای یاد شده است. برای بهتر روشن شدن ماجرا این چهار بخش از گزارش را به تمامی آنها در زیر می‌آورم:

در صفحه ۳۳ در گزارش سازمان عفو بین‌الملل نوشته شده که: "عفو بین‌الملل همچنین به یک مصاحبه تصویری میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت، با خبرگزاری ملی اتریش، در آذر [قوس] ۱۳۶۷ درباره اعدامها، دست یافته و آن را مورد ملاحظه قرار داد." (۴)

در صفحه ۱۰۱ همان گزارش آمده است: "در سالهای اخیر، بعضی از مقامهای حکومتی سابق، از جمله میرحسین موسوی، نخست‌وزیر ایران در آن زمان، ادعا کرده‌اند که کشتار زندانیان در مرداد [اسد] تا شهریور [سنبله] ۱۳۶۷ بدون اطلاع آنان اتفاق افتاده و در توجیه قصور خود در متوقف کردن این کشتارها یا دست‌کم محکوم کردن آنها به اصل تفکیک و استقلال قوه مجریه و قوه قضائیه از یک دیگر استناد کرده‌اند. با این حال، همچنان که در فصل ۷ نشان داده می‌شود، علاوه بر دادستانهای کل، قضات دادگاههای انقلاب و مسؤولان ارشد زندانها، وزارت اطلاعات نیز فعالانه در این اعدامهای فراقضائی مشارکت داشته است. عفو بین‌الملل، از همان ۲۵ مرداد [اسد] ۱۳۶۷ که گزارش خود را صادر کرد، نگرانیهای خود درباره «فراخوان اقدام فوری» را ابراز کرد. این سازمان اولین گزارش‌های مربوط به کشتار زندانیان را با تعدادی از مسؤولان بلندپایه دولتی، از جمله وزیر دادگستری و وزیر امور خارجه، نیز در میان گذاشته بود. علاوه بر این، در ماههای متعاقب اعدامهای فراقضائی، مسؤولان بلندپایه دولتی، از جمله نخست‌وزیر وقت و وزیر کشور وقت، فعالانه به انکار اعدامها، هم در مصاحبه‌های مطبوعاتی و هم در مکاتباتشان با ملل متحد، اقدام کرده بودند." (۵)

در صفحه ۱۰۴ در گزارش سازمان عفو بین‌الملل: "۲۲ آذر [قوس] (سال ۱۳۶۷، یادآوری از نادر ثانی)، سازمان رادیو و تلویزیون دولتی اتریش (او آر اف) به پخش یک مصاحبه تلویزیونی با میرحسین موسوی اقدام کرد که در جریان آن درباره اعدامها از او سؤال شده بود. پاسخ موسوی این بود که وقوع چه نوع سرکوبی را به رسمیت می‌شناسد، از هرگونه اشاره صریح به اعدامها احتراز کرد. در عوض، ظاهراً در تلاش برای تحریف ماهیت اعدامها و معرفی آنها به عنوان یک واکنش مشروع به یک حمله مسلحانه، به موضوع حمله مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در مرداد [اسد] آن سال پرداخت." (۶)

و در ادامه در صفحه ۱۰۵ این گزارش آمده است:

"یکی از مواردی که به ما ایراد گرفته شده است در رابطه با همین عملیات مرصاد [اسم ضد عملیات ایران علیه حمله مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در مرداد ۱۳۶۷] است. در این عملیات، عده‌ای از مجاهدین... دست در دست صدام گذاشتند و حمله کردند که باختران را بگیرند و به سمت تهران بیایند. آنها نقشه‌هایی برای کشتار داشتند. خب، ما آنها را سرکوب کردیم. ما چه کار می‌کردیم؟ ... تهران را دروازه‌هایش را باز می‌کردیم که بیایند به اصطلاح آنجا حضور پیدا کنند، آدم بکشند؟ ما در این زمینه هیچ نوع گذشته نداریم و نظام ما به خودش حق نمی‌دهد که از خودش دفاع نکند و برخورد قاطع نداشته باشد. (میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت، در پاسخ به سؤال درباره اعدامهای گسترده، در مصاحبه با سازمان رادیو و تلویزیون دولتی اتریش، دسمبر ۱۹۸۸ (سال ۱۳۶۷، یادآوری از نادر ثانی))" (۷)

همین و باور کنید همین! می‌بینیم که موارد یک، سه و چهار در مورد مصاحبه‌ای تلویزیونی در پائیز سال ۱۳۶۷ است که در خلال آن میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت کشور از دادن پاسخی مستقیم به پرسشی مشخص طفره می‌رود و مورد دوم دلالت بر آن دارد که مقامات حکومتی آن زمان و از جمله میرحسین موسوی بیان می‌دارند که "کشتار زندانیان در مرداد [اسد] تا شهریور [سنبله] ۱۳۶۷ بدون اطلاع آنان اتفاق افتاده" و این امر که آنان "در توجیه قصور خود در متوقف کردن این کشتارها یا دست‌کم محکوم کردن آنها به اصل تفکیک قوا و استقلال قوه مجریه و قوه قضائیه از یک دیگر استناد کرده‌اند." همین و نه بیشتر!

و اما سازمان عفو بین‌الملل در این گزارش چه آورده که اینگونه مورد اعتراض قرار گرفته است؟ در صفحه ۲۱۹ این گزارش آمده است:

"اسناد و شواهد رسمی تأیید می‌کنند که این جرایم به دستور و با نظارت و موافقت عالیت‌ترین مقامها و مسؤولان حکومت ایران صورت گرفته و مقامهای مسؤول در تمام سطوح به پنهان کردن این جرایم، نادیده گرفتن آنها و حتی تجلیل کردن از آنها ادامه می‌دهند." (۸)

بدینگونه سازمان عفو بین‌الملل در اشاره به بخشی از واقعیات پنهان شده این جنایت تاریخی، بدرستی بیان داشته است که جنایات جمهوری اسلامی در دوران نخست‌وزیری میرحسین موسوی "به دستور و با نظارت و موافقت عالیت‌ترین مقامها و مسؤولان حکومت ایران صورت گرفته" است. در اعتراض به این "اتهام" است که فتاوی و همپالکیهایش در این بیانیه با رسوائی به دفاع تمام قد از وی پرداخته و در نقش وکیل مدافع نخست وزیر یکی از خفقان‌بارترین خونین‌ترین دوران حیات جمهوری اسلامی حتی سعی کرده‌اند که به تن این قصاب، لباس "مخالفت" با اعدامهای دهه ۱۳۶۰ را بپوشانند. نوشته‌اند:

"اساس اتهام به کسی است که خود چند ماه پیش از حصر غیرقانونی، در یک سخنرانی اعدام‌های سال ۱۳۶۷ را به صراحت «جنایت» خواند و با یادآوری ساختار قدرت در نظام جمهوری اسلامی بر مبرا بودن خود از این اتهامات تأکید کرد، چنانکه همگان نیز می‌دانند در این ساختار، قوه قضائیه به‌طور مستقیم با نهاد رهبری جمهوری اسلامی در ارتباط است و از آن دستور می‌پذیرد." (۹)

اما واقعیت چیست و چرا امضاء کنندگان این بیانیه در صدد لاپوشانی آن هستند. کشتار دسته‌جمعی زندانیان پیامدی بر فتوای خمینی در تیرماه [سرطان] سال ۱۳۶۷ بود. او در بخشی از این فتوا نوشته بود:

"کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رأی اکثریت آقایان حجت الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد. رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است. قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب نمایند. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است، وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند "اشدا علی‌الکفار" باشند. تردید در مسائل اسلام انقلابی، نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهداء می‌باشد. والسلام. روح‌الله الموسوی الخمینی" (۱۰)

آنگاه بود که موسوی تبریزی و دیگر قضات "دادگاه‌های انقلاب" به همراه هیأت‌های مرگ خود، کشتار را آغاز کردند و به قول زنده‌یاد احمد شاملو "گورستانی چندان بی مرز شیار کردند که بازماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است..."

در فتوای خمینی به وضوح تمام آمده است که یکی از افراد هیأت مرگ نماینده‌ای از وزارت اطلاعات است. می‌دانیم که وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در آن دوران یکی از وزرای کابینه میرحسین موسوی بود. که منطقاً نمی‌توانست بدون اطلاع مسؤولش (نخست وزیر) چنین برنامه‌ای را پیش ببرد. بنابراین شک نباید داشت که میرحسین موسوی به عنوان نخست‌وزیر کشور و یکی از بالاترین مراجع سیاسی کشور از آنچه که می‌گذشت خبر داشت ولی اکنون خود را به کری و کوری در آنزمان می‌زند. فراموش نکنیم که جدا از اعتراضات خانواده‌های زندانیان سیاسی که امکان نداشت صدایشان را میرحسین موسوی نشنیده باشد او حتماً از نامه‌های اعتراضی نهادهای طرفدار حقوق بشر به وزارت کشور و امور خارجه دولت او هم نمی‌توانست بی‌اطلاع باشد. یعنی اگر در این میان دروغی با برجستگی خود را نشان

دهد، این است که گویا اولین بار میرحسین موسوی در مصاحبه با تلویزیون اتریش از این موضوع مطلع شده است! این ادعا نه تنها یک دروغ رسوا که توهین به شعور میلیونها تن از انسانهاییست که دوره گشت و کشتار زمامداری موسوی را به چشم دیده و هم اکنون زنده هستند. این ادعا پاشیدن نمک بر روی زخم التیام‌ناپذیر پدران و مادران و همسران و کودکان هزاران تن از جان‌های شیفته‌ای هستند که خمینی‌ها، موسوی‌ها، رئیسی‌ها، روحانی‌ها، خاتمی‌ها و از آمران و مجریان قتلشان بودند!

اگر پای "حقیقت" در میان است، باید گفت که تمامی آنچه که جمع پیرامون فتاویور بیان داشته‌اند یاوه‌ای بیش نیست که تنها ماهیت عوامفریب این جماعت را نشان می‌دهد. نباید فراموش کرد که جنایات جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ به قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ خلاصه نمی‌شود. در تمام سالهای ۶۰ و ۶۱ تقریباً هر روز زندانیان را دسته دسته می‌کشتند و اسامی‌شان را در روزنامه‌ها درج می‌کردند! آیا این میرحسین موسوی که حالا اصلاح طلب (!!!) شده این روزنامه‌ها را هم ندیده است؟ و این همه کشتار ربطی به وی نداشته پس چرا باز هم در همان به اصطلاح دوران "پیش از حصر" با بی‌شرمی از "دوران طلایی امام"ش نام برده و خواهان بازگشت به آن زمان بود.

فرض محال که محال نیست! فرض کنیم که میرحسین موسوی نخست‌وزیر بود که بی‌کفایتی‌اش حد و مرزی نداشت و در سال ۱۳۶۷ نمی‌دانست که در کشوری که او (دستکم در ظاهر) زمام امور کشوری آن را در دست دارد چه می‌گذرد و چگونه رژیم جنایتکار وی بچه‌های مردم را دسته دسته مانند برگ لطیف گل به زمین می‌ریزد و پس از آن هم جنایات خود را با بی‌شرمی در هر کوی و برزنی جار می‌زند. اما حتی با این فرض باید او دیگر در سال ۱۳۸۸، بیش از دو دهه پس از این کشتارها، که می‌دانست چه بر زندانیان سیاسی در سالهای ۶۰ تا ۶۷ گذشته است!

میرحسین موسوی در بیانیه شماره ۲ در ۲۴ خردادماه [جوزا] ۱۳۸۸ نوشته است:

"ما به عنوان کسانی که به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن پایبندیم اصل ولایت فقیه را یکی از ارکان این نظام می‌دانیم و حرکت سیاسی را در چارچوب‌های قانونی دنبال می‌کنیم." (۱۱)

اگر کسی طرفدار ولایت فقیه است خُب بدرستی می‌داند که فتوای کشتار سال ۶۷ را همین ولی فقیه صادر کرده و از این‌رو باید سر اطاعت در برابر این فتوا فرو آورد!

میرحسین موسوی در بیانیه شماره ۱۱ خود که سه ماه پس از "انتخابات" دهمین دوره ریاست جمهوری کشور، در ۱۷ شهریورماه [سنبله] ۱۳۸۸، به انتشار درآمد چنین نوشته است:

"ما حفظ جمهوری اسلامی را می‌خواهیم، و تقویت وحدت ملی، و احیای هویت اخلاقی نظام و بازسازی اعتماد عمومی به عنوان اصلی‌ترین مؤلفه قدرت ساختار سیاسی کشور جز با پذیرش حق حاکمیت مردم و کسب رضایت نهائی آنان از نتایج اقدامات حکومت، و شفافیت در تمامی اقدامات از طریق اطلاع‌رسانی مستمر ممکن نیست." (۱۲)

میرحسین موسوی در همانجا می‌گوید:

"زمانی که امام ما از اسلام ناب محمدی (ص) نام می‌برد و آن را در مقابل اسلام تحجرگرا و اسلام امریکائی قرار می‌داد چنین روزهایی را می‌دید." (۱۳)

و در ۷ مهرماه [میزان] ۱۳۸۸ در بیانیه شماره ۱۳ بیان می‌دارد:

"ما خواستار اجرای بدون تنازل قانون اساسی و بازگشت جمهوری اسلامی به اصالت اخلاقی نخستینش هستیم. ما جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد را می‌خواهیم و آنانی را ساختارشکن و هرج و مرج طلب می‌شناسیم که با بهانه و بی‌بهره از موازین اسلامی عدول می‌کنند و بنا بر امیال شخصی به تعطیل اصول قانون اساسی دست می‌زنند." (۱۴)

- 11) <https://www.kaleme.com/1388/03/24/klm-98076/>
- 12) <https://www.kaleme.com/1388/06/17/klm-312/>
- 13) <https://www.kaleme.com/1388/06/17/klm-312/>
- 14) <https://www.kaleme.com/1388/07/07/klm-8776/?theme=fast>

چاپ نخست در سایت سیاهکل:

<http://www.siahkal.com/index/mid-col/Zamin-Gerd-ast-20200927.pdf>